

به نام خداوند جان و خرد

اَكْلُو

نویسنده: شهید دانا بزرگوار

ویراستار: عطاالله دانشگر



سرشناسه

: دانشگر، شهلا، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور

: اكلو/ مؤلف شهلا دانشگر؛ ویراستار عطاءالله دانشگر.

مشخصات نشر

: تهران: کوهسار، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری

: ۳۹۶ ص.

شابک

: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۰-۱۱-۹

وضعیت فهرست نویسی

: فیپا

موضوع

: داستان‌های فارسی -- ایران -- دارستان -- قرن ۱۴

موضوع

: Persian fiction -- Iran -- Darestan -- ۲۰th century

شناسه افزوده

: دانشگر، عطاءالله، ۱۳۲۶ -، ویراستار

رده بندی کنگره

: ۱۳۹۶ ۸۱۷ الف / PRI ۸۳۴۳

رده بندی دیوید

: ۸۱۷۴۲

شماره کتابشناسی

: ۴۹۲۸۲۱۱



اكلو

◀ مؤلف: شهلا دانشگر

◀ ویراستار: عطاءالله دانشگر

◀ ناشر: انتشارات کوهسار

◀ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۰-۱۱-۹

◀ نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷ / شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

◀ قیمت: ۴۰۰,۰۰۰ ریال

کلیه حقوق کتاب برای مؤلف محفوظ و مسئولیت صحت مطالب کتاب به عهده مؤلف است.

آدرس انتشارات کوهسار: تهران، خیابان انقلاب، خ دوازده فروردین، کوچه نوروز پ ۲۵

تلفن: ۶۶۴۱۷۶۸۰ - ۶۶۴۶۵۴۲۶

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

سخنی با خوانندگان

سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۷۴ شمسی بود که دغدغه‌ی پرداختن به گویش زیبا، دلنشین و پر رمز و راز مردم مهربان و مرن‌گرم روستای زادگاهم دارستان در جان و دلم افتاد. می‌دیدم که چگونه این میراث غنی و ارزشمند پدران و مادرانمان دارد جای خود را به گویشی می‌دهد که دیگر رنگ و بوی این را ندارد و از همه‌ی لطایف و زیبایی‌های آن گویش بی بهره است.

بیم از دست دادن این فرهنگ عامه از یک سر و عشق و علاقه‌ی وافرم به روستای زادگاهم از سوی دیگر این انگیزه را در من ایجاد کرد که بکوشم در حفظ و نگهداری این آداب و رسوم دیرینه سهمی هرچند اندک داشته باشم و با نسل دینی را که نسبت به مردم عزیز این روستا برگردن خود فرض می‌دانستم ادا کنم. این بود که اندیشه‌ی پرداختن به موضوعاتی چون گویش مردم، آداب و رسوم، عقاید و باورها، ضرب‌المثل‌ها، کنایات، اشارات، اصطلاحات، زبان‌زدها، دوبیتی‌ها، لالایی‌ها، بازی‌ها و آداب ازدواج و تولد و مرگ و میر که همه نشانه‌هایی از چگونگی تفکر و نحوه‌ی زندگی این مردم در گذشته‌ها، بویژه در دوران کودکی خود من را با خود دارند، به ذهنم راه یافت. به تبع آن، حفظ و احیا و نشر این فرهنگ را امری ضروری دانستم. بنابراین عزم را جزم کردم و به گردآوری و تدوین اطلاعاتی در این زمینه‌ها پرداختم.

از نو برای چندمین بار جای جای این روستا بویژه قلعه کهنه‌ی آن را زیر پا گذاشتم. از کوچه پس‌کوچه‌ها و میدان‌هایش گذشتم و از آثار قدیمی آن دیدن و عکس برداری کردم. این آثار شامل حمام وقفی، خانه و برج بزرگِ مرحوم علی‌اشرف خان شول که خوش‌بختانه به همت فرزندان وی هنوز پابرجاست، برج و خانه‌ی مرحوم حسینقلی دانشگر که هم اکنون بخش زیادی از آن ویران گشته و منزل امیرمختار عزت‌آبادی-پور که هنوز هم قابل استفاده است و نیز آثار دیگری چون برج میراسدالله میرزاده، برج و خانه‌ی و قبی یا اداره‌ای، برج و خانه‌ی غلامرضا حسامی که برای دوره‌ای محل استقرار پاسگاه ژاندارمری نیز بود، برج حاجی منیژه (حاج عباس)، باغ بزرگ ریحان، منزل دُران خان، منزل محمدتقی میرزاده، دیوار بلند الله‌وردی (دیوار نُه‌چینه)، کافه‌ی علی ماره‌ای (علی‌مهره‌ای) و کافه‌ی زری ختم که با کمال تأسف جز تلی از خاک اثر دیگری از آن‌ها برجای نمانده است. همچون من پدری خود من که در آن به دنیا آمدم و اکنون هیچ نشانه‌ی از آن پیدا نیست و آن را با بیتی هموار بدل کرده‌اند.

در این مدت، بارها و بارها مهمانِ خانه‌های افراد سالخورده یعنی گنجینه‌های با ارزش فرهنگ این روستا بودم که با صد دریغ دیگر در میان ما نیستند. یادشان گرمی و روحشان شاد باد. آنان با استقبال گرمشان، با دست و پا زدن باری، تحرییات ارزشمندشان را در اختیارم گذاشتند و از خاطرات تلخ و شیرینی که با جان و دانش عجیب شده بود سخن گفتند. گاهی از سخنان آنان یادداشت بر می‌داشتم و گاهی نیز صدای گرم و دلنشینشان را ضبط می‌کردم. گوش دادن به سخنان و لایب‌ها و شروه‌های آنان همواره برایم جالب و لذت بخش بوده است. تأثیر این دیدارها در پدید آمدن این اثر چیزی نیست که بتوان از آن چشم پوشید.

نیز برای تکمیل اطلاعات خود و رفع بعضی کاستی‌ها در زمینه‌ی کنایات، اشارات، اصطلاحات، تکیه‌کلام‌ها، ضرب‌المثل‌ها، و شروه‌های متداول و مشترک بین سیرجان و

دارستان از کتاب «فرهنگ عامیانه‌ی سیرجان» نوشته‌ی سرکارخانم مهری مؤید محسنی بهره‌ی بسیار بردم. طی چند دیداری که با خود ایشان داشتم، راهنمایی‌ها و نظرات تأیید آمیزشان در به سرانجام رساندن این کار نیز یکی از مشوق‌های اصلی من در این راه بود. از لطف ایشان کمال تشکر و قدردانی را دارم و برایشان آرزوی سلامتی و طول عمر می‌نمایم.

از آنجایی که از دوران کودکی به خواندن و نوشتن داستان‌های کوتاه علاقه داشتم، تصمیم به نوشتن داستان‌هایی گرفتم تا از این راه هم به آن خواهم درونی خود پاسخی داده باشم و هم به ماندگاری گویش زیبای مردم زادگاهم دارستان کمکی کرده باشم و بخشی از آداب و رسوم، قصه‌های نمونه‌وار از دوره‌ای از زندگی مردم این روستا را در قالب آن داستان‌ها بازگو کنم. اُکلو داستان از این گونه است.

در این داستان کوشیده‌ام تا حاشیه‌ی اضاء داستان اجازه می‌داد از کنایات، اشارات، تکیه کلام‌ها، ضرب‌المثل‌ها، و شاره‌های جاری در این گویش استفاده کنم. بگونه‌ای که بیش از سیصد کنایه و اشاره و ضرب‌المثل در این داستان آورده شده است و این خود گواهی است بر غنای فرهنگ شفاهی این منطقه.

شخصیت اصلی داستان پسر بچه‌ی دوازده ساله‌ای است به نام «اُکلو» که خانواده‌ی او با وجود زحمات و مرارت‌های زیادی که متحمل می‌شود، همچنان در تنگدستی روزگار می‌گذرانند و از نعمت‌های زندگی دوران خود بی بهره می‌مانند. در چنین شرایطی، تنها دل خوشی‌های اُکلو، رؤیاهای شیرین او (خیالای خوشالونش) هستند. اُکلو از همان کودکی کار می‌کند و بخشی از بار زحمات، سختی‌ها و ناملایمات زندگی خانوادگی را بر دوش می‌کشد به این امید که خود و خانواده‌اش بتوانند روزی از قید آن‌چه خود را سزاوار آن نمی‌دانستند رهایی یابند و فردایی بهتر و زندگی سزاوارتری را تجربه کنند. او در این راه هرگز از پای نمی‌نشیند.

تهیه مطالب این مجموعه را بیش‌تر از هرکس مدیون مادر عزیز و مهربانم ایراندخت دانشگر هستم که خستگی ناپذیر و با ذوق و شوق فراوان همه‌ی آنچه را که از آن دوران به یاد داشت برایم بازگو کرد و تجارب خود را در اختیارم گذاشت. برای او تندرستی و طول عمر آرزو می‌کنم و در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورم. همچنین عمه‌ی گرامی و نازنینم ستاره خانم عزت‌آبادی‌پور که با افسوس دیگر در میان ما نیست، بی‌دریغ سخاوتمندانه اوقات زیادی را در پای پرسش‌های بی‌پایان من صرف کرد و در تمیای این مجموعه یاری‌ام داد. از صمیم قلب زحمات ایشان را پاس می‌دارم و همواره خاضره مهربانم و گرمای دستان نوازشگرش را با خود خواهم داشت.

جا دارد از همسر عزیز و وفادارم دکتر حسن شیبانی و همچنین فرزندان دلبندم نگار و دلارام در فراهم‌ساختن محاسنی گرم و آرام برای این‌که بتوانم روی نوشته‌هایم تمرکز داشته باشم، قدردانی کنم. برای آنان آتم، طول عمر و سر بلندی آرزو می‌کنم.

در برابر این پاسخ که چرا داستان را به گویش مردم دارستان نوشته‌ام، درحالی‌که خواندن چنین داستان‌هایی برای خوانندگان غیرمانه‌س با این گویش آسان نخواهد بود، باید بگویم:

۱. احساس و نظرم این است که اگر آن را به زبانی غیر بومی نمی‌نوشتم، نمی‌توانست حس و حال و فضای حاکم بر روابط بین آدم‌ها در آن دوران را به‌خوبی زتاب دهد.
۲. شیرینی، لطافت و ظرافت‌های این گویش از چشم و دل خوانندگان غیربومی این منطقه پنهان می‌ماند.

۳. در نوشتن شکل مدرسه‌یی برخی از واژه‌هایی که در این گویش جاری بوده است، به مشکل برخورددم و اگر می‌خواستم این شکل از نوشتن را رعایت کنم، به ناگزیر باید این گونه‌واژه‌ها را حذف می‌کردم و این امر مرا از مقصود اصلی خود در نوشتن این داستان دور می‌ساخت.

در پایان لازم می‌دانم از دایی عزیز و ارجمندم عطا دانشگر که مشوق اصلی من در این راه بود و کار پر زحمت ویراستاری این داستان را شخصا بر عهده گرفت صمیمانه سپاس‌گزاری کنم. برای ایشان و خانواده گرامی او نیز آرزوی سلامتی، طول عمر و توفیق روز افزون دارم.

امید دارم مردم عزیز، به ویژه جوانان این منطقه از خواندن داستان اُکلو لذت ببرند و به سهم خود در کشف ارزش‌های این فرهنگ غنی و از آن مهم‌تر حفظ و احیا و ثبت آن‌ها بکوشند تا ضمن بهره‌مندی از این ارزش‌ها بتوانیم میراث گران‌بهای نیز برای آیندگان خود بر جای بگذاریم.

با احترام، شهلا دانشگر

مهر ۱۳۹۶